

آواره و سایه‌اش

فریدریش نیچه

ترجمه‌ی علی عبداللہی



نشر مرکز

Friedrich Nietzsche
Der Wanderer und sein Schatten
Aus dem Deutschen ins Persische
übersetzt und eingeleitet von
Ali Abdollahi

آواره و سایه‌اش
فریدریش نیچه
ترجمه‌ی علی عبداللہی
طرح جلد از علی عامه‌کن
چاپ اول ۱۳۸۴، شماره‌ی نشر ۷۳۱، ۲۴۰۰ نسخه، چاپ غزال
شابک: ۹۶۴-۳۰۵-۸۰۵-۰

نشر مرکز، تهران، صندوق پستی ۱۴۱۵۵-۵۵۴۱
کتابفروشی نشر مرکز: خیابان دکتر فاطمی، رویروی هتل لاله
خیابان باباطاهر، شماره‌ی ۸، تلفن: ۸۹۷۰۴۶۲-۳
E-mail: info@nashr-c-markaz.com

کلیه‌ی حقوق برای نشر مرکز محفوظ است

Nietzsche, Friedrich Wilhelm نیچه، فریدریش ویلهلم، ۱۸۴۴-۱۹۰۰ م.
آواره و سایه‌اش / فریدریش نیچه؛ ترجمه‌ی علی عبداللہی. - تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۴.
پنج، ۲۵۱ ص. - (نشر مرکز: شماره‌ی نشر ۷۳۱)
ISBN: 964-305-805-0 فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیپا.
Der Wanderer und sein Schatten عنوان اصلی:
واژه‌نامه.
کتابنامه: ص ۲۴۵-۲۵۱.
۱. فلسفه آلمانی - قرن ۱۹. الف، عبداللہی، علی، ۱۳۴۷-، مترجم. ب. عنوان.
۱۹۳ B ۳۳۱۳/۱۹
م ۸۳-۳۲۸۵۷ کتابخانه ملی ایران

فهرست

۱	یادداشت مترجم.....
۱۷	آواره و سایه‌اش.....
۲۳۲	نیچه در ایران.....
۲۴۰	کتابشناسی آثار نیچه در زبان فارسی.....
۲۴۷	واژه‌نامه تخصصی.....

یادداشت مترجم

«راهی نیست! گرداگردم مفاک و

سکوت مرگ!»

تو چنین می‌خواستی و راه

اراده‌ات را زدودا

اکنون تو را ای آواره! چاره‌ای

سرد و صاف بنگرا

تو گم شده‌ای،

خطر را باور کن!

شعر «آواره»، از اکنون میان دو هیچ، ص ۱۶۴



سرانجام، گفتگوی آواره و سایه‌اش به انجام رسید و اکنون حاصل آن پیش‌رویتان است. هرچند گفتگوی آن دو را سرانجامی نیست. تنها برگردان فارسی آن اکنون به فرجام آمده با سوزها و روزهای بسیاری که در کام خود کشید. «آواره»، پارهٔ دوم جلد دوم از کتاب پر حجم انسانی، بس بسیار انسانی است. کتابی که نخست در سال ۱۸۷۸ صدمین سالمرگ ولتر

به چاپ رسید. و بعدها در سال ۱۸۷۹ آواره و سایه‌اش به آن پیوست شد. که خود مستقلاً در آلمان بارها منتشر شده و به زبانهای دیگر هم برگردان آن هست. این کتاب در پایان دوره نخست تفکر نیچه و پس از زایش تراژدی و تأملات نابهنگام نوشته شد و نیچه دو سال پس از آواره، کتاب دانش طربناک و سه سال پس از آن سپیده‌دمان را نگاشت و وارد مرحله دوم از سه مرحله فلسفه‌ورزی خود شد. نیچه در سال ۱۸۴۴ متولد و در ۱۹۰۰ درگذشت. در این یادداشت قصد بازگویی زندگی‌نامه و ماجراهای زندگی تقویمی او را ندارم. زیرا این کار بارها انجام گرفته و در اینجا زاید می‌نماید. آنچه در این یادداشت می‌خوانید تفسیریست بر انسانی، بس بسیار انسانی به یاری خود کتاب و مهمتر از همه واپسین اثر نیچه اینک، آن انسان بخش مربوط به این کتاب و نیز اشاراتی به دیگر آثار وی. پیشتر نیز در برگردان سپیده‌دمان از این کتاب استفاده کردم و عیناً آن را برگرداندم. اما در اینجا اهم آن فصل از نیچه را در دل همین یادداشت می‌بینید. به باور نگارنده این کتاب یکی از بهترین آثار است که نیچه درباره خود و آثارش نگاشته. اما انسانی، بس بسیار انسانی به گفته خود نیچه در همانجا در کتاب اینک آن انسان یادواره یک بحران است. کتابی برای «جانهای آزاده» که هر جمله‌اش گویی بیانگر یک پیروزی است. نیچه با نوشتن این کتاب خود را از چنگال هر آنچه به سرشت او «تعلق نداشت» می‌رهاند: از چنگال ایدآلیسم! و هر جا که دیگران امور ایده‌آل می‌بینند، نیچه در آنجا، «چیزهای انسانی، دریغاً بس بسیار انسانی» می‌بیند. در «انسانی...» گویی گونه‌ای اندیشمندی اشراف‌منشانه همواره در کمین چیرگی بر شور فزاینده‌ایست که در لایه‌های زیرین جاریست. بر صفحه نخست چاپ اول کتاب در سال ۱۸۷۸ این جمله نوشته شده بود: «تقدیم به خاطره ولتر به مناسبت صدمین سالمرگش در ۳۰ مارس ۱۷۷۸». نیچه ولتر را

برخلاف همه کسان پس از او، «سروری بزرگ» می دانست، درست همانند خودش. در سطر سطر این کتاب روحی بی رحم و آشنا به همه پشت و پسله‌هایی که آخرین پناهگاه ایده آل است، با مشعلی که هیچ لرزشی در شعله‌هایش نیست، بر جهان زیرین و به ظاهر گم ایده آلیسم، نوری تابناک می افکند. این کتاب نیز همانند سپیده‌دمان^۱ و همه آثار دیگر نیچه، کتاب جنگ و ستیز است، اما در اینجا و در «سپیده‌دمان» جنگی بی جنگ افزارهای سنگین و سبک، بی دود باروت و موج انفجار برپاست، علیه همه آنچه «ایده آلیسم» با آن به صحنه آمده است. در «سپیده‌دمان» بر «اخلاق» یورش برده نمی شود بلکه نیچه اساساً در آنجا «اخلاق» را به چیزی نمی گیرد. در اینجا نیز «ایده آلیسم» به تعبیر نیچه، مردود نمی شود، بدان ناسزا نثار نمی شود، بلکه در آوار استدلال‌ها و تحقیرهای یخین نیچه یخ می بندد. در جایی از کتاب، «نابغه‌ای» از سرما سَقَط می شود، در جایی دیگر «قدیسی» یخ می بندد و در گوشه دنج برهوت، «قهرمانی» زیر خروارها یخ، سگ‌لرز می زند و سرانجام «باور» هم در زمهریر برآمده از گرمی استدلال‌های نویسنده!، یخ می بندد. «ترحم» و «شیئی فی نفسه» "Ding an sich" هم حال و روزی از این دست دارند.

ریشارد واگنر، موسیقی دان بزرگ آلمانی جزء کسانی بود که هنرش جان نیچه را آماج خود قرار داد و چنان شیفته اش کرد که فیلسوف - شاعر بی درنگ در آثارش موسیقی وی را ستود و با وی بنای دوستی نهاد. اما رفته رفته تغییر لحن و مسیح گرایی آثار بعدی واگنر نیچه را دلزده کرد. بویژه آنچه نیچه در اپرای «پارسیفال» از واگنر دید، تمام امید او را به یأس بدل کرد و تازیانه نقد نیچه پس از آن واگنر را هدف خود قرار داد. طرح

۱. رک، سپیده‌دمان، فریدریش نیچه، ترجمه علی عبداللّهی، نشر جامی، ۱۳۸۰، مقدمه مترجم.

اولیه کتاب انسانی... نیز به هفته‌های آغازین جشنواره بایروت برمی‌گردد. در این جشنواره، واگنر و دوستارانش هنگامه‌ای به پا می‌کنند، اما نیچه در آنجا «واگنرگرایی» را بر «واگنر» چیره می‌بیند و چون باز شکاری با شامه تیزش بوی آن را از دور می‌شنود، بوی گند «فضایل آلمانی» را که اکنون زیرپوست موسیقی واگنر خزیده است. در بحبوحه جشن و سرور «فضایل آلمانی» نیچه جشنواره را نیمه‌کاره رها می‌کند و عازم سفری چند هفته‌ای می‌شود. از سر تکلیف و آداب لاجرم تلگرافی به واگنر می‌زند و از او پوزش می‌خواهد. جشنواره بایروت نه تنها نیچه را به خود می‌آورد و در برابر واگنر علامت سوالی بزرگ می‌نهد، بلکه فیلسوف آلمانی را به بازنگری در خود پیشین‌اش وامی‌دارد. در آنچه او را به گفته خودش از «غرایز عمیق» خود منحرف کرده بود: دل بستن به واگنر، استادی دانشگاه در بازل، فیلولوگ بودن و کنکاش پروسراس در عروض یونان باستان!

نیچه در این بازنگری می‌کوشد خودش را دریابد، تا چشم‌اش از این بیش بر واقعیت‌ها پوشیده نماند. در آن زمان به باور او دیگر هنر واگنری، چون مخدّری بود که سنگینی بار واقعیت را موقتاً از دوش جوانان آن روزگار برمی‌داشت و آنها را به برهوت پرتاب می‌کرد. فقط پنج یا شش ساعت! و پس از آن واقعیت بود که همچنان می‌تاخت و مخدّره‌های موقت کاری جز پنهان کردن دردهای واقعیت نمی‌دانست. در این برهه بود که نیچه از عادت به وادادن، همرنگ جماعت شدن، خود را با دیگران یکسان دانستن رهید. «گر سنگی، تنگدستی و همه این‌ها، به نظرم بهتر بود از «خودزدایی» ننگینی که نخست از سر نادانی و جوانی دچارش شدم و سپس، از سر ولنگاری و به اصطلاح «وظیفه‌شناسی» در چنبره آن گرفتار آمده بودم.» بیماری پس از آن نیچه را از دست «کتابها»یی که لگام گسیخته وقت او را می‌گرفتند رهاوند و به گفته خودش «این بزرگترین لطفی بود که

در حق خودم کردم.» من دیگر پنهان در زیر خروارها فراموشی، «بار دیگر سخن گفتن آغازید». کتابهای «سپیده‌دمان» و «آواره و سایه‌اش» به خوبی نمایانگر این «بازگشت به خود» نیچه‌اند.

انسانی... اما عمدتاً در سورتو، نوشته شده است. در بازل، در شرایط نه چندان مناسب، سامان‌یافته و نیچه را، در حالی که از شدت درد دستمال به سرش بسته بود، واداشت تا آن را به یار غارش، پترگاست دیکته کند. همزمان با پایان گرفتن کتاب، نسخه زیبایی از کتابچه پارسیفال به دست نیچه می‌رسد. واگنر آن را با پُست فرستاده و این یادداشت اهدایی را بر پیشانی صفحه اولش نگاشته است: «برای دوست عزیزم فریدریش نیچه!»

با تقدیم بهترین آرزوهای از صمیم قلب! ریشارد واگنر، مشاور امور دینی!»

عبارت زیر امضاء نیچه را مبهوت کرد. بله! واگنر پارسا شده بود! خشم نیچه تنها از این عبارت و رفتارهایی از این دست نبود، بلکه از این بود که دیگر موسیقی واگنر نیروی دگرگونی جهان و آری گویی به آن را از دست داده بود، که موسیقی او و بسیاری دیگر از هم عصرانش دیگر نای دیونیزوس – خدای عشق، شراب و بارآوری در اساطیر یونان – نبود بلکه طبل تباهی بود. این ست که نیچه بعدها در کتاب قضیه واگنر مستقیماً به این مسئله می‌پردازد و حساب‌اش را با واگنر تسویه می‌کند.

نگارش جلد یکم انسانی، پس بسیار انسانی در تابستان ۱۸۷۶ آغاز و در ۱۸۷۸ به پایان رسید و در بهار همان سال کتاب انتشار یافت. این کتاب از نظر حجم متشکل از ۶۳۸ قطعه است و در نه بخش تنظیم شده است. در بخش نخست «در باب چیزهای نخستین و واپسین» جهان مابعدالطبیعه را بی‌فایده‌ترین جهان و معرفت آن را «به همان بی‌فایده‌گی شناخت تجربه

شیمیایی آب برای دریانورد درگیر در کام توفان» (قطعه ۹) می‌داند. او در مقابل آن، فلسفه «تاریخی» خود را علم می‌کند و می‌کوشد در تمام آن چه اندیشه تا روزگار وی آن را برآمده از خاستگاه استعلایی می‌دانست؛ گونه‌ای تصعید عناصر ناچیز انگاشته انسانی بیابد.^۱ جهان نیز چیزی جز مجموعه‌ای از خطاها و خیال‌پردازی‌های روح انسانی و مرده‌ریگ کهن‌ترین نسلها نیست. او در این فراز می‌کوشد سلسله پیدایش انواع را پی گیرد تا به مبادی اولیه زندگی انسانی برسد. نقطه عزیمت نیچه سطح وجود گیاهی ماست که «مفهوم مساوات» به اعتقاد وی از صلح ابدی که گیاهان در آن زندگی می‌کنند، توجیه‌پذیر می‌شود. از همینجاست که بعداً انگاره عدد سرچشمه می‌گیرد و نیز اصل «جوهر» از این واقعیت ناشی می‌شود که دیدگان بیش از حد ضعیف موجودات زنده اولیه، در همه چیز «یک چیز» می‌دیدند. در ادامه این بخش نیچه خاستگاه مابعدالطبیعه را در سوء تفاهمی می‌داند که «در رابطه با رؤیاها» ایجاد شده است. با این همه وی خطر فروپاشی این بنیان بزرگ را گوشزد می‌کند و سرانجام می‌پذیرد که بیشترین پیشرفت انسانی مدیون همین خطاهای کهن بوده است. در بخش دوم با عنوان «در خدمت تاریخ دریافت‌های حسی اخلاقی» به مسئله «اخلاق» می‌پردازد. مسئله‌ای که بسیار درگیر آن است، و در همه آثار وی نشان آشکاری از آن می‌بینیم. در این کتاب فیلسوف آلمانی در مورد اخلاق، این قضیه را که هیچ کس مسئول اعمال خویش نیست، اساسی می‌داند تا آنجا که به باورش داوری کردن معادل با ناعادل بودن می‌شود. و اینکه انسان جز انبوهی متغیر از احساسها نیست و انسانهای بی‌رحم چیزی نیستند جز «عقب‌ماندگانی که مغزشان بر اثر

۱. فرهنگ آثار، به سرپرسی رضا سیدحسینی، جلد اول، انتشارات سروش تهران ۱۳۷۸، ص ۸-۵۴۷.

حوادث ممکن طی دوره وارثت محتمل دگرگونی‌های متعدد و به اندازه کافی ظریف نشده است» (قطعه ۴۳). بدی نادر است و حتی وجود ندارد. دروغ هیچ معنای اخلاقی ندارد، زیرا راست‌گویی هیچ دلیلی جز راحتی ندارد، در حالی که دروغ، نیازمند قدرت تخیل و حافظه قوی است؛ کودکی که در جوّی پیچیده و دشوار بزرگ شده، طبعاً و در کمال معصومیت، دروغ‌گویی را خواهد آموخت. بنابراین اصل مطلق و استعلایی برای تبیین به اصطلاح ارزش‌های اخلاقی ضروری نیست، مثلاً ارتشی دلیر که به علو آرمانی که از آن دفاع می‌کند، اطمینان داشته باشد. به طور کلی، اخلاق در این اثر نیچه، گونه‌ای «تجزیه خویش» است و کار اخلاقی نیز همین صورت را دارد. نوع دوستی (دوستی دیگری) غیرممکن است. به اعتقاد وی اگر مادری خود را برای فرزندش قربانی می‌کند، به دلیل آن است که پسرش را «در خودش» حمل می‌کند و خود وی این بخش از خودش را بر مابقی آن و بر پاره‌ای که اکنون قربانی اش می‌کند، برتری می‌دهد. در اینجا نمی‌توان صرفاً از «از خود» گذشتگی سخن گفت، بلکه شق دیگر ماجرا «برتر» دانستن پاره‌ای از «خود» بر پاره‌ای «دیگر» است و بس.

بخش سوم، «زندگانی مذهبی» دربردارنده نطفه موضوعات مربوط به مبارزه نیچه با «مسیحیت» است که وی آن را به سبب پرستش بیمارگونه اخلاق و منطقی‌پوچ و نیز به سبب «آسیایی وارگی» و ستایش وی از خوارداشت خویش «آشغال متعالی» می‌خواند. نیچه دامنه این موضوعات را در کتاب *دجال* یا *ضد مسیح* بسط می‌دهد. مذاهب از نظر خاستگاهشان از یک سو ناشی از نیاز تعبیر نادرست از طبیعت‌اند، و از دیگر سو برآمده از خواست هر گونه ریاضت اخلاقی به تعظیم یک بخش از «خود» به منزله جزء جدایی‌ناپذیر از «خداوند» به موازات تخفیف و «اهریمنی ساختن» وجه دیگر شخصیت خویش.

بخش چهارم «از جان هنرمندان و نویسندگان» به ویژه به تعریف منش‌های ذاتی هنری مبادرت می‌ورزد که می‌بایست در دستاوردهای خود خصلت‌های کشف و شهود بی‌واسطه و ناگهانی را بنمایاند. در حالی که در واقع نیازمند گونه‌ای پرداخت منطقی و انتقادی صبورانه و پیچیده نیز هست. نیچه در این اثر نقش ذاتی هنر را در نیروی ارتقای آن به مثابه آشنایی با احساس معصومیت وجود می‌داند.

در بخش پنجم یعنی بخش «نشان‌های فرهنگ والاتر و دورتر»، نویسنده به جستجو و تعریف «منش‌های تمدن والا و دون» می‌پردازد. وی در این بخش در کنار التفات به راز سرچشمه‌های نبوغ، به شرایط بنیادین، به سخن دیگر، به طبیعت، تاریخ و نیز آن چه «جان آزاد» و «جان نیرومند» را از «جان نیک» مطابق معیار عامیانه متمایز می‌کند بازمی‌گردد. نیچه در اینجا بر آن است که طبیعت، نابغه را در جنبه خود اسیر و در بند می‌دارد، و در عین حال خواست او را به رهایی به بالاترین درجه برمی‌انگیزد. روح تمدن همانند سنتاثر [اسب - انسان] است، متشکل از دو گزینه فرشته‌وار و روحی. تنش شدید میان انرژی‌های متنازع، عرصه مساعدی برای ظهور نابغه فراهم می‌آورد. در حالی که منش «نیک» چیزی جز پیروی از اوضاع و احوال زمانه نیست. تفسیر نیچه از «رتسانس در ایتالیا» و تقابل آن با «جنبش پروتستانیسم» به مثابه روشنایی در برابر ظلمت، ژرفای اندیشه وی را نشان می‌دهد.

در بخش ششم «آدمی در شد-آمد (مراوده)»، بسیاری از گزین‌گویه‌ها، سخت‌بی‌پروا برپوچی و خودخواهی آشکاری، تأکید می‌ورزد که بنیان دوستی‌ها، ستیزه‌ها و مبارزه‌ها و به طور کلی سراسر روابط انسانی را شکل می‌دهد. تأثیر اخلاق باورزان فرانسوی سده‌های شانزدهم و نوزدهم در این بخش آشکار است. اما برخی از گزین‌گویه‌ها، به گونه‌ای

پنهان به برخی ارزشهای انسانی، نظیر نیکوکاری و بخشش و ارزشهایی از این گونه اشاره دارند. پایان این بخش (قطعه ۳۷۶) در واقع با آن عبارت معروف نیچه که در شعرهایش نیز نقل شده، مزین شده است: «و چه بسا بر کسی، یکبار هم که شده، ساعتی شادمانه‌تر فراز آید، که در آن بگوید:

«دوستان! دوستی وجود ندارد!»

فرزانه‌ای رو در مرگ چنین فریاد می‌زد؛

«دشمنان! دشمنی وجود ندارد!»

من دیوانه زنده و قبرا ق چنین فریاد می‌زنم.^۱

در بخش هفتم «زن و کودک» که بخش کم حجمی است، نیچه تأملاتی ژرف در باب زن، کودک و اصولاً پدیده «ازدواج» دارد. او بر این باور است که «ازدواج باید بر عشق متکی باشد»، و سأل‌های زندگی دو غیرهمجنس در کنار هم باید قاعداً «مکالمه‌ای طولانی» باشد. گفتگویی عاشقانه که هرگز ملال و دلزدگی در آن راه نیابد. در بخش هشتم «نگاهی به دولت»، نیچه دو شر متضاد در دولت‌ها را که همانا «عوام‌فریبی» و «بت‌پرستی» دولت است، به مثابه بزرگترین مهلکه تکامل روح برمی‌رسد. برای او سوسیالیسم چیزی جز برادر کوچک استبداد مدفون نیست. «آدمی، تنها با خویش» نهمین و واپسین بخش جلد یکم «انسانی...» است. ارزش عادلانه اندیشی در مقابل تعصب مطلق‌اندیشی که محصول انفعال و کاهلی روحی است دو بن مایه اصلی این بخش است. آگاهی نیچه از رسالت خود، احساس خطر اخلاقی که در نهان با اراده او برای رهایی

۱. اکنون میان دو هیچ، مجموعه اشعار نیچه، ترجمه علی عبداللهی، تهران، جامی

پیوند دارد، خستگی و اضطراب ناشی از انزوا، و نیز لذت جستجوی ماجراجویانه، احساس ضعف والا و انزواگزینانه ناشی از کشفِ نهانی‌های روح، همگی دغدغه‌های نیچه‌اند که به گونه‌ای زیبا در پارهٔ ۶۳۸، در آواره بیان می‌شوند. پایان بخش جلد یکم از کتاب انسانی... شعری ست با عنوان «در میان دوستان»^۱ در دوباره: زیباست با همدیگر خموشیدن / زیباتر، با همدیگر خندیدن - / زیر روانداز ابریشمی آسمان / یله بر علفزار و پای درختِ «زان» / به صدای بلند خندیدن با دوستان / و دندان‌های سپید خود را نمودن: / نیک از پس‌اش برمی‌آیم / چنین است که می‌خواهیم بخموشیم...»

انسانی... همانند آثار پس از خود، قطعه‌وار و گزین‌گوبه‌پرداز است و ضرورت باطنی بیان روحی‌ست در جستجوی بی‌وقفه خویش و نیز مدیون محدودیت‌هایی که بیماری بر نویسنده بار کرد. نیچه بر چاپ دوم اثر مقدمه‌ای نوشت و خاطر نشان کرد که این اثر، «کتابی است مرتعش از نهایت «سلامت‌خواهی» و در تعارض و ستیز با هر گونه «رمانتیسم بیمارگونه» ناب و مثبت و گذارِ بی‌پروا از رمانتیسم خوش‌بینانه، به شوخ‌طبعی ناب و مثبت، که به راستی در این عبارت نغز نیچه نمایان است: «آنجا که شما چیزهای آرمانی می‌بینید، من چیزهای انسانی و درینا بس بسیار انسانی می‌بینم! من انسان را نیک‌تر می‌شناسم.»

تا اینجا با جلد یکم انسانی... و دغدغه‌های نیچه در آن اثر به اختصار آشنا شدیم. اما این کتاب جلد دومی هم دارد و این جلد خود دو فصلِ قطور که اولی با پیش‌گفتار نیچه به تاریخ سپتامبر ۱۸۸۶، عنوان «باورهای درهم آمیخته و اندرزگوبه‌ها» را بر پیشانی خود دارد، دومین فصل، «آواره

و سایه‌اش» است که در اینجا ترجمه آن را می‌خوانید. یادداشت نسبتاً مفصل در باب جلد یکم «انسانی...» فتح باب آشنایی خواننده با حال و هوا و دغدغه‌های نویسنده در آنجاست تا شاید دست خواننده را بگیرد و وی را تا آواره و سایه‌اش بکشاند. آنجا خود اثر همچون کشتی‌یی بزرگ لنگر انداخته و خواننده را با خود به گوشه و کنار و دوردستان دریای خودش می‌برد.

فصل یکم جلد دوم نیز ۴۰۸ قطعه است. در پیشگفتار این فصل نیچه می‌نویسد: «بایستی فقط در جایی سخن بگویم که مجاز به سکوت نیستیم و فقط از چیزی بگویم که پشت سر گذاشته‌ایم.

هر چیز دیگر یاوه است، «ادبیات» است و کاستی انضباط.» گزاره نخست پیشگفتار نیچه آشخور گزاره مشهور ونگنشتاین است که می‌گوید: «در باب آنچه نمی‌توان چیزی گفت، بایستی سکوت کرد» گویی این فیلسوف اتریشی از نیچه الهام گرفته است. به راستی نوشته‌های نیچه، عموماً واگوی چیره شدن‌های مدام اوست بر دغدغه‌های آزاردهنده‌اش. از آنرو نیچه از بازگفتن چیزی پس از سپری کردن آن می‌گوید که آن چیز در آن هنگام در چنگ نویسنده است و آن را با گوشت و پوست حس کرده است. زیرا نخست، زمان بر آن گذشته، سپس «در دوردست» است، و «فاصله» می‌تواند یاری‌مان کند تا آن را با گونه‌ای «تجربه زیسته» و چیزی «پشت سر من» [Hinter-mir] بازگویم. همانند زمانی که از شهر دور می‌شویم و ارتفاع برجهای شهر را در مقایسه با خانه‌های دیگر بهتر می‌سنجیم (آواره و سایه‌اش) «باورهای درهم آمیخته» و «آواره و سایه‌اش» تکمیل‌کننده «خودبایی» نیچه و رهایی‌اش از بیماری خطرناک رماتیسم

۱. در اینجا منظور آثار ادبی خلاقه نیست بلکه نوع برخورد ادبیات مطرح است که اساساً احساسی و غیراستدلالی است. و در بیشتر موارد می‌تواند غیرفلسفی هم باشد. م

است. در این اثر به گواه پیشگفتار نیچه آموزهٔ پیشین وی «نیرومندتر» و «واضح‌تر» می‌شود و وی به زیرکی ماری‌ست که به آسانی پوست می‌اندازد و از خطر رمانتیسم می‌جهد. در آن هنگام نیچه بیمار است و بیش از آن خسته از تمامی دروغهای ایده‌آلیستی و نرم‌شدگی وجدان می‌اندیشد: آیا واگنر، آن رمانتیکِ ظاهراً موفق اما در حقیقت پوسیده و تباه! تنها بر وی چنین تأثیری گذاشته است یا بر همهٔ آلمانی‌ها؟ پس از آن نیچه عمیقاً همهٔ موسیقی رمانتیک را کنار می‌گذارد. موسیقی‌بی که بر اعصاب شنونده زبان می‌رساند، نرم‌اش می‌کند، زن‌وارش می‌گرداند و «زنانگی - ابدی» اش به خود می‌کشاندش. (کنایه‌ای به سطوح‌های واپسین گوته در فاووست). نیچه در این میان آرزوی موسیقی‌بی دلیرانه، ظریف، شرور، جنوبی و بس تندرست دارد که بتواند با فرزانه‌گی نامیرایش از آن موسیقی زنجموره‌وار تباه، انتقام بگیرد. در این جا، نیچه راه معطوف به خودش "mir" را «بدبینی دلیرانه» می‌داند که در تقابل تام با «بدبینی» رمانتیسم قرار می‌گیرد. در پس چنین اراده‌ای البته که دلیری، غرور و اشتیاق دشمنی بزرگ برای پنجه درافکندن با وی نهفته است.

آواره و سایه‌اش دربردارندهٔ ۳۵۰ پاره است با ساختاری منحصر به فرد: اثر با گفتگوی تأمل برانگیز «سایه» با «آواره» آغاز می‌شود. در واقع شروع‌کنندهٔ این گفتگو «سایه» است. سایه‌ای که تاکنون خاموش بوده و اکنون از خاموشی «آواره» در شگفت شده است و می‌خواهد به او مجال «سخن گفتن» بدهد. «آواره» نیز با شنیدن گفته‌های «سایه‌اش» شگفت‌زده می‌شود و انگار حرفهای او، حرفِ خودش است. این است که «سایه» و «آواره» چه بسا بازنمایی دو وجود نیچه و آدمی، دو پاره از شخصیت انسان باشند. یکی پیرو، در سایه، بنده‌وار و مقلد و دیگری پیش‌رو و سرور اما «آواره». گفتگوی نمایش‌وار سایه و آواره، در ده پرسش و پاسخ

و جدل ادامه می‌یابد و در نهایت، «آواره»، سایه‌اش «دیوانه عزیز» را به «جدیت» می‌خواند. گفتگو پایان می‌یابد و کتاب آغاز می‌شود، پس از ۳۵۰ پاره که نیچه از رمانتیسم، اخلاق، نثر، ادبیات، موسیقی، طبیعت و ... سخن می‌گوید، دوباره سر و کله «سایه» پیدا می‌شود و بنا می‌کند به گفتگو با «آواره». نخستین اظهار سایه، ناظر بر استدلال‌های نیچه در طول کتاب است: «هیچکدام از آنچه پیش کشیده‌ای، چنگی به دلم نمی‌زند، جز یک «نوید»! در پایان نیز دوباره «آواره» است که حرف نهایی را می‌زند و کتاب با این پرسش تأمل‌برانگیز پایان می‌یابد که «تو کجایی؟ کجایی تو؟».

از این نظر، آواره و سایه‌اش یکی از مبتکرانه‌ترین کتابهای نیچه است که ساختاری منحصر به فرد دارد. همه چیز در خلال سکوت طولانی میان «سایه» و «آواره» شکل می‌گیرد و اثر را با قالبی نو و امروزی ارائه می‌کند. شاید همانند یک رمان پست مدرن. به گمانم صادق هدایت نیز در گفتگو با سایه خود در بوف کور از این اثر الهام گرفته باشد.

در پاره ۳۲۴ همین اثر نیچه می‌گوید: «چگونه می‌توان اندیشمند شد اگر دست کم یک سوم روز را دور از هیجانات، مردم و کتاب‌ها سپری نکرد؟»

گفتگوی آغاز و انجام کتاب افزون بر آنچه گفته شد، یادآور پیاده‌روی‌های نفس‌گیر نیچه تا رسیدن به قلعه همجوار خانه‌اش است. قلعه‌ای که بر فراز آن می‌توان سقف آسمان را لمس کرد؛ شاید «سقف دنیا» را. ارتفاع آن، رهرو را از نفس می‌اندازد، اما نهایتاً سرور بی‌پایان ارزانی‌اش می‌دارد. وقتی بالای قلعه‌ایم می‌خندیم با صدای بلند. و شادیم از اینکه زیبایی خوفناک و شکوهمند پایین پیمان را می‌نگریم. صعود به ارتفاع ۳۴۵۱ متری برای درک «فلسفه کوهستانی» نیچه کار آسانی نیست. باید از مسیرهای شیب‌دار بالا برویم، از کوره راهی در اطراف تخت‌سنگها

و از درون جنگلهای تاریک و انبوه کاج بگذریم، در هوای رقیق میان راه از نفس بیفتیم، برای مبارزه با باد بی‌امان، لباس اضافی بپوشیم و در برف ابدی، داندانهایمان کنسرت سرما را اجرا کنند. فلسفه نیچه به راستی فلسفه بلندی‌ها و گام زدن است: «تنها، اندیشه‌هایی که در هنگام قدم زدن به ذهن می‌آیند، ارزشمندند.» آواره و سایه‌اش با چنان آغاز و انجامی، دقیقاً مبین همین گزین گویه نیچه است. از قیاس فلسفه او به فتح قله می‌توان به این نمودار رسید: پایین قله = میانمایه گی / عافیت و کاهلی. میانگاه قله (پس از آنکه به راه می‌زنیم تا قله را تسخیر کنیم) = درد / ناملايمات زندگي. و سرانجام چکاد قله = خوشنودی / رضایت‌خاطر، قهقهه از سر شادی و سبکباری^۱. نیچه، به راستی فیلسوف - شاعر چکادهاست. و در بلندی‌ها خانه دارد. جایی در آن سوی ابرها.

آثار نیچه در ایران مترجمان بسیاری دارد و هر کدام برای عنوان کتابهای نیچه برابر نهادهای موردنظر خود را گذاشته‌اند. از میان برابر نهادهای انسانی، تماماً انسانی؛ بشری، بس بسیاربشری، انسانی خیلی انسانی، «انسانی، همه چیز زیادی انسانی» انسانی، زیاده‌انسانی، انسانی بس بسیار انسانی، نگارنده دو برابرنهاده اخیر را بیش از سایر معادل‌ها می‌پسندد و به مقصود نیچه و معنای لغوی کلام او نزدیک‌تر می‌داند.

برای عنوان آواره و سایه‌اش؛ نیز معادل‌های بسیاری از قبیل «مسافر و سایه‌اش»، «رهرو و سایه‌اش»، «پرسه‌گرد / سرگردان و سایه‌اش»، «سیاح و سایه‌اش» و حتی «سالک و سایه‌اش» آمده است. «رهرو» و «سالک» از اندیشه نیچه دور است و او را عارفی معرفی می‌کند که این دریافت از

۱. رک. تسلی‌بخشی‌های فلسفه، آلن دوباتن، ترجمه عرفان ثابتي، تسلي‌بخشي در مواجهه با سختي‌ها، تهران، ققنوس، ۱۳۸۳. ص ۶۵-۲۶۱.

نیچه با مفهوم کتاب و اندیشه‌های خود نیچه در تضاد است. زیرا نیچه در اینک آن انسان به این مسئله اشاره کرده و گفته است «سخت بیمناکم از این که مرا روزی مقدس بنامند.» «سیاح» و «مسافر» نیز قطعتی به عنوان کتاب می‌دهد که انگار آنکه به راه زده مقصد خود را می‌داند و از طرفی دیگر عنوان «سیاح» گونه‌ای معنای جهانگردانه و سطحی و سفر و سیاحت از سر سیری به واژه می‌دهد، کسی که به راهی تفرج‌کنان روان است. «پرسه‌گرد» و «سرگردان» هرچند به عنوان آلمانی نزدیک‌ترند اما در فارسی، علاوه بر عدم فصاحت، فرد بی‌هدف و پرسه‌گرد را تداعی می‌کنند. جز آن، عبارت «آواره» برای Der Wanderer افزون بر دو برابر نهاد اخیر، موقعیت انسانِ مدرن را بیشتر از هر چیز دیگری نشان می‌دهد.

نثر نیچه در این کتاب و در آثار دیگرش، گزین و موجز است و پیچیده. کوشیده‌ام سبک اثر را رعایت کنم اما در پاره‌ای موارد که نام‌ها و فعل‌ها همزمان بیش از یک معنی در خود نهفته داشته‌اند، ناچار شده‌ام معنای دیگر آن را هم بیاورم. فرهنگ واژگان تخصصی آخر کتاب نیز در مواردی که خواننده خواهان اصل عبارت است، می‌تواند کارساز باشد. شماره پیشاپیش هر واژه، شماره قطعه یا قطعاتی است که آن عبارت در آن بکار رفته است. البته این واژگان در طول ترجمه از متن استخراج شده‌اند و بعید نیست برخی از آنها در مراحل مختلف از قلم افتاده باشند که تعدادشان قاعدتاً زیاد نیست. گزارش بازتاب اندیشه‌ها و آثار نیچه در ایران پیشتر در سمینار نیچه در انجمن حکمت و فلسفه به دو زبان فارسی و آلمانی ایراد شده است. برای همین گذراست و کمتر تحلیلی. کتابشناسی نیچه در ایران نیز دربردارنده تقریباً آثاری است که از نیچه ترجمه و در باب آثار یا متأثر از اندیشه‌های او تألیف شده‌اند. و

سرانجام: «خِرد را می‌توانند خردمندان پی‌ریزند/ هنر را بایستی
هنرمندان بگوازند./ این کتاب را هنرمندی نگاشته / نه با خِردش، که با
عشق‌اش.»^۱

تهران تابستان ۸۳